[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]

[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

بررسی تأثیر ویژگی‌های صرفی اسم فارسی و عربی در ادبیت شعر با تکیه بر ملمّعات حافظ

محمدرضا عزیزی*

چکیده

در مقالهٔ حاضر، مشخصه‌های صَرف اسم عربی مانع برداشت‌های گوناگون از متون ادبی دانسته شده است. ساختمان اسم عربی از ویژگی‌هایی ذاتی چون تذکیر و تأنیث، جامد و مشتق، وزن، تثنیه، انواع جمع، ضمایر دقیق، موصول، اسم‌های اشاره و... برخوردار است که تعیّن و تداعی دقیق معانی در ذهن مخاطب را به‌همراه دارد. هرچند دقت صَرف عربی در نثر علمی و فلسفی امتیاز به‌شمار می‌رود و دانشمندان می‌توانند مقصود خود را به‌کمک آن به‌روشنی بیان کنند، در متون ادبی، نقص به‌نظر می‌رسد و از چندپهلویی و لطف هنری اثر می‌کاهد. مسکوت‌بودن برخی از این ویژگی‌ها در صرف اسم‌های فارسی، به ابهام و ادبیت شعر کمک می‌کند. در *دیوان حافظ* هفت غزل ملمع وجود دارد که امکان چنین مقایسه‌ای را فراهم می‌آورد. وجود مصراع‌هایی به زبان فارسی و عربی در یک غزل حافظ به‌خوبی تفاوت امکانات صرفی در زبان فارسی و عربی را نشان می‌دهد. فقدان چنین مشخصه‌هایی یا وجود آن به‌صورت‌کلی در واژهٔ فارسی طیف بیشتری از مخاطبان را با خود همراه می‌سازد و دامنهٔ برداشت‌های گوناگون را وسعت می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: علم صرف، واژه، ابهام ادبی، حافظ شیرازی.

* استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بیرجند mohammadrazizi@birjand.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۶

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

مقدمه

راست است که زبان عربی مَحمل دقیقی برای انتقال دانش و اندیشه است، اما دقت این زبان گاه در عام‌کردن احساس و تجربه مشکل ایجاد می‌کند. کلمه در زبان عربی ویژگی‌های صرفی ازنظر شمار، جنس، اشتقاق، معرفه و نکره و... دارد که معنا و مفهوم موردنظر را روشن‌تر و مشخص‌تر بیان می‌کند. وقتی کلمه از زبانی مانند فارسی به عربی ترجمه می‌شود، ناگزیر باید به آن قواعد صرفی تن دهد. مثلاً، اسمی که ازلحاظ تذکیر و تأنیث در فارسی خنثی است، به‌محض ورود به عربی باید مذکر یا مؤنث ترجمه شود. پذیرش این قواعد موجب می‌شود واژهٔ مبهم فارسی در عربی ابعاد و مشخصه‌های جدیدتری بگیرد که در اصل فارسی اهمیتی نداشته است. ابعاد جدید واژه به دقت و ایجاز بیشتر در متن علمی یا فلسفی می‌انجامد، اما معلوم نیست این ویژگی در متن ادبی همواره به ادبیت متن کمک کند.

پی‌بردن به این نکته که در اصل برای شاعر به‌منزلهٔ یک فرد چه اتفاقی افتاده است، شاید در متون ادبی از اهمیت کمتری برخوردار باشد، اما اینکه مطلب ازلحاظ فرم به‌گونه‌ای عام بیان شود تا مخاطب بتواند با آن ارتباط برقرار کند، البته مهم است. قدرت خیال‌انگیزی متن و درگیرکردن عواطف مخاطب ارزش به‌شمار می‌رود. «ادبیات، گوهر ذاتی خویش را در پنهان‌سازی معنا و به‌تأخیرانداختن ادراک آن می‌جوید... ابهام و وجوه معنایی متعدد، برای متن ادبی فضیلت است، اما در یک قطعهٔ زبانی که نقش رسانگی دارد، نقص محسوب می‌شود» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۲۰). احساسِ شخصی را به‌شکلی کلی و عمومی‌گفتن هنر است و ادیب باید ظرفی بسازد که هر مخاطبی بتواند احساسات خود را در آن بریزد و آن را از خود بداند. خلف الأحمر در سدهٔ دوم هجری گفته: «البَلاغةُ لَمحَةٌ دالَّةٌ» (عتیق، ۱۴۳۰ق: ۸).

شعر حافظ از این حیث در ادبیات فارسی درخشان و کم‌نظیر است. «غزل حافظ یک حجم کثیرالاضلاع در ذهن خواننده می‌سازد» (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۱۶۸). شعر منشوروار او موجب می‌شود طیف گسترده‌ای از فارسی‌زبانان، از احسان طبری تا مرتضی مطهری، دیوانش را از آن خود بدانند و در شعرش قرینه‌های مورد نظرشان را پیدا کنند. شعر ابونواس در ادب عربی گاه چنین خصوصیتی می‌یابد. ابهام شعر ابونواس یعنی وقتی می‌گوید:

أجارةَ بیتَینا أبوکِ غیورُ و میسورُ ما یُرجی لدیکِ عسیرُ!

(افرام البستانی، ۱۴۲۱ق/۳: ۴۹)

«ای همسایهٔ دو خانهٔ ما! پدرت غیرت دارد و ساده‌ترین چیزی که از تو انتظار می‌رود، دشوار است».

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

عبارت «أجارةَ بیتنا» در بیت مذکور مبهم است. مقصود دختر شاعر، همسر یا دوست اوست که هم از حیث مکانی و هم از حیث خونی همسایه شده است (الشعکه، ۱۹۸۰م: ۲۹۹). بدیهی است خطاب ابونواس به دختر یا همسرش، در آستانهٔ سفر، برداشتی اقتصادی به‌دنبال خواهد داشت و ابونواسِ غیور به سفر می‌رود تا نیازهای اولیهٔ خانوادهٔ خود را تأمین کند. خطاب به دوست یا حتی از منظری دیگر به همسرش می‌تواند برداشتی عاشقانه در مقدمهٔ قصیده به‌شیوهٔ پیشینیان نیز تلقی شود.

بحث و بررسی

مراد ما از ابهام در این مقاله، آن بخش از ابهاماتی است که در متن ادبی ارزش هنری پدید می‌آورد و عدم اشارهٔ دقیق زبان موجب همذات‌پنداری مخاطب در متن ادبی می‌شود. کلی‌گویی در زبان و خطاب، طیف گستردهٔ مخاطبان و تعامل با متن را در پی می‌آورد. واژه‌های فارسی و عربی را می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون بررسی کرد که از آن جمله زبانی و صرفی است.

تبیین این گزاره که صرف زبان عربی، در قدم نخست، چالشی برای درک و لذت ادبی در مقایسه با زبان فارسی به‌شمار می‌رود و مشخصه‌های صرفی کلمه در زبان عربی در قیاس با واژهٔ فارسی دامنهٔ برداشت‌های شعر عربی را محدود می‌کند، مسئولیت پژوهش حاضر است. به‌این‌منظور، می‌توان برخی از ویژگی‌های ذاتی کلمهٔ عربی مثل تذکیر و تأنیث، عدد، تمایز جنسی، وزن، جامد و مشتق، اسم‌های اشاره، موصولات، معرب و مبنی و... را در سروده‌های فارسی و عربی بررسی کرد. مفروض این پژوهش آن است که واژه در فارسی مبهم‌تر و رازآلودتر است و دقت‌های صرفی کلمه در عربی از ابهام ادبی و لطف متن می‌کاهد.

ناگفته پیداست که سطوح مختلف زبان در پژوهش‌های جدید کاملاً به هم پیوسته است. صرف زبان با بقیهٔ لایه‌های آن ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ به‌این‌جهت، پژوهش پیش‌رو، صرف زبان عربی را قبل از ورود به نحو و معنا بررسی خواهد کرد. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و رویکرد آن علم صرف است. در این زمینه، پژوهشی یافت نشد، اما نظریه‌پرداز حوزهٔ ترجمه، مونا بیکر، در فصل دوم کتابِ *به‌عبارت دیگر* به بعضی از این محدودیت‌ها در زبان‌های گوناگون اشاره کرده است. کتاب مزبور به‌طورکلی به این امر می‌پردازد و مقالهٔ حاضر برای نشان‌دادن این امر به مصداق سروده‌های فارسی و عربی شاعران نظر خواهد داشت. این نکته در صورت اثبات می‌تواند به کار مترجمان ادبی‌ای بیاید که از فارسی به عربی ترجمه می‌کنند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

حافظ به‌جز یک قصیدهٔ عربی، که در انتساب آن به او تردید است، دست‌کم هفت غزل ملمّع دارد. وجود اشعار عربی در کنار نمونهٔ فارسی آن در یک غزل می‌تواند به‌خوبی نشان دهد چطور قریحهٔ شاعری بسان حافظ در شعر فارسی و عربی از این لحاظ عمل می‌کند. *دیوان حافظ* به‌تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی مرجع این پژوهش خواهد بود.

تفاوت زبان ادبی با زبان علمی

در نظر رولان بارت، در نثر علمی، زبان، ابزاری برای انتقال پیام است. آنچه او شیوهٔ نگارش سفید یا بی‌طرف خوانده و جایی آن را در حکم «درجهٔ صفر نوشتار» دانسته، به‌معنای لحن گزارش‌گونه، غیرعاطفی و سرد است. او هدفی شناخته‌شده پیش روی خود دارد و به راهی مستقیم می‌رود و می‌کوشد تا هرچه می‌نویسد تنها یک معنا داشته باشد، معنایی که خواننده باید آن را بفهمد یا به بیان دیگر باید به خواننده تحمیل شود (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۳۰). زبان علمی جنبهٔ ایضاحی دارد و یک‌بعدی است. تشبیه‌ها و مجازهای آن اندک یا برای توضیح و تقریب به ذهن هستند.

> ابهام و چندگانگی معنی برای سخن ادبی فضیلت است، اما وجود ابهام در زبان ارتباطی، آن‌گاه که نقش رسانگی را برعهده دارد، نقص بزرگی محسوب می‌شود. هرچه در علم و ارتباطات اجتماعی روشنی و صراحت یک ضرورت مسلم است، در ادبیات ابهام و چندلایگیِ سخن ضروری است. ابهام سخن علمی را بی‌اعتبار می‌سازد اما نوع هنری آن (چندمعنایی) موجب اعتلا و جاودانگی سخن ادبی می‌شود (فتوحی، ۱۳۹۰: ۷۳).

به‌عبارت دیگر، ژرفای ادبی متن و آفرینش گستره‌های معنایی مولود پوشیدگی و ابهام است. از این رهگذر، با سهیم‌ساختن خواننده در آفرینش معنا نوعی تعامل میان مخاطب و متن صورت می‌گیرد (فتوحی، ۱۳۸۷: ۳۰). اصولاً، طبیعت بشر متعالی، خاصه بشر شرقی، از ابهام لذت می‌برد (رجائی بخارائی، بی‌تا: ۱۴).

بدیهی است، شاعران مغلق‌گویی مانند خاقانی در زبان فارسی و ابوتمام در زبان عربی مراد نیستند که بخشی از شعرهای آنان با اشاره‌های دور، دشوار و دیرفهم است، بلکه چندلایگی زبان و نحوهٔ گفتن در کار ما اهمیت می‌یابد. مخاطب نباید در میان معانی گوناگون خود را سردرگم و مبهوت احساس کند. مهم است که متن به‌شکلی پرداخته شود که تأویل‌پذیر باشد و با توجه به قرینه‌های گوناگون چنین اجازه‌ای را به مخاطب بدهد.

فرم‌گرایی و صورت‌آرایی مخصوص ادبیات و آفرینش‌های ادبی است. انتقال غیرمستقیم معنا از کارکردهای ادبیات است نه زبان (بابایی، ۱۳۸۷: ۱۸۶). در ابهام ادبی «با سهیم‌ساختن خواننده در آفرینش معنا نوعی تعامل میان مخاطب و متن صورت می‌گیرد. ابهام امکاناتی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

برای ژرف‌نگری و واکنش‌های خواننده فراهم می‌کند و خواننده را از محدودهٔ متن و مرزهای آن فراتر می‌برد» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۲۹).

به‌نظر می‌رسد ساخت و صورت واژه در فارسی، ازاین‌لحاظ، مبهم‌تر است و این ابهام در لایه‌های بعدی زبان نیز تأثیر می‌گذارد. برای روشن‌شدن کیفیت این ابهام به بررسی چند مقولهٔ صرفی دربرابر واژهٔ فارسی پرداخته می‌شود.

برگردان ابهام ضمیر در فارسی به عربی

ضمیر کلمه‌ای است که به‌جای اسم می‌نشیند. کارکرد ضمیر جلوگیری از تکرار دوباره و بیهودهٔ اسم است، اما همین عدم تصریح، خاصه وقتی ضمایر در متن زیاد می‌شوند، گاه موجب پوشیدگی معنا می‌شود که گفته‌اند: «**کلما کثُر الإضمارُ کان أضعفَ**» (ابن‌یعیش، بی‌تا/۲: ۹۷). کسانی که با متون کهن در ادبیات عربی سروکار دارند، می‌دانند که تشخیص مرجع ضمایر یکی از کلیدهای فهم متن است. دانشمندان بلاغت مانند ابوعبیده معمربن‌مثنی، به‌دلیل همین پوشیدگی و ابهامی که در ضمیر وجود دارد، کنایه را در آغاز همان ضمیر می‌دانستند (مطلوب، ۲۰۰۶م/۳: ۱۵۴).

ضمایر شخصی منفصل در زبان فارسی شش صیغه و در عربی بیست‌وچهار صیغه (منفصل رفعی و منفصل نصبی) است. به‌دلیل کثرت ضمایر عربی، گاه می‌توان به‌اقتضای سیاق و خواهش مقام چندین ضمیر در عربی گذاشت، برابرنهاده‌های ضمیرِ «شما» در فارسی «أنتَ»، «أنتِ»، «أنتما»، «أنتم»، «أنتنّ»، «إیّاکَ»، «إیّاکِ»، «إیّاکما»، «إیّاکم» و «إیّاکن» در عربی هستند. وقتی حافظ می‌گوید:

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۹۲)

چه ضمیری در مقابل «شما» باید در عربی گذاشت تا وسعت معنایی آن را داشته باشد؟! ازطرفی، جفت‌شدن مصراع‌های عربی در کنار مصراع‌های فارسی در ملمعات، تمرکز ضمایر عربی را بهتر نشان می‌دهد. حافظ در مطلع غزلی گوید:

ألا ای ساروان منزل دوست إلی رکبانکم طال اشتیاقی

(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۴۹)

شاعر در این غزل، ساروان منزل دوست را -لابد- از سر احترام با ضمیر «کُم» خطاب کرده است، اما سه بیت پایین‌تر از ساقی با ضمیر «ک» رطل گران می‌خواهد:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

بیا ساقی بده رطل گرانم سقاکَ الله من کأس دهاق

(همان، ۳۴۹)

یا در مصراع نخست غزلی، با خون دل به «دوست» نامه می‌نویسد و در مصراع دوم از ضمیر عربی در «هجرکَ» معلوم می‌شود معشوق مفرد مذکر است، ولی در دو بیت بعد همین غزل، وقتی از احوال «دوست» می‌پرسد از ضمیر «ها» در مصراعِ عربی روشن می‌شود که دوستِ مبهم فارسی، معشوقه (مفردِ مؤنثِ غایب) شده:

پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا فِی بُعدِها عَذابٌ فِی قُربِها السَّلامَه

(همان، ۳۲۷)

اگر این مصراع‌های عربی به زبان فارسی بود، ضمایر نیز همچنان مبهم می‌ماند، اما تغییر زبان در غزل سبب نایک‌دستی «دوست» می‌شود.

> آیا می‌توان نتیجه گرفت که شاعر قصد فریب ما و سرگشته‌کردنمان را میان دو مخاطب انسانی و آسمانی دارد؟ به‌هیچ‌روی، مشکل نه از او و شیوهٔ کار او، بلکه یا از ماست که در تشخیص مخاطب گوینده وامی‌مانیم، ضمن اینکه عادتاً اصراری هم داریم تا قضیه را یک‌سره و یک‌سویه کنیم یا از زبان است و دلیل آن هم روشن است: ما برای دو نوع مخاطب مذکور فقط یک زبان در اختیار داریم (حمیدیان، ۱۳۸۹: ۶۵).

در فارسی قدیم، ضمیر «او» به «آن» هم برمی‌گشته است و این مسئله به ابهام بیشتر شعر کلاسیک فارسی در معادل‌یابی ضمایر فارسی و عربی ـهرچند غیرمستقیمـ می‌افزاید. از دیگر عوامل ابهام‌افزا در شعر عربی و فارسی، استقلال معنایی بیت است. بیت به‌منزلهٔ جزئی از کل شعر، مستقل است و این محور عمودی ضعیف در شعر فارسی و عربی سبب استقلال ضمایر هم می‌شود؛ یعنی ضمیر در بلاغت عربی و فارسی تحت عنوان یک صنعت (التفات) می‌تواند از غایب به مخاطب و جز آن تغییر کند. «فردی که در مصراعی "تو" خوانده شده، در مصراع دیگر "او" می‌شود. ناپیوستگی ابیات در شعر فارسی این امر را کاملاً پذیرفتنی می‌کند. در شعر انگلیسی که ضمایر "تو" و "او"ی موجود در یک شعر طبیعتاً بایست به افراد متفاوتی اشاره کنند، چنین وضعیتی تقریباً محال است» (دیویس، ۱۳۹۱: ۷۳).

علاوه‌برآن، ضمیر در متون ادبی مثل شعر حافظ گاه نمادین می‌شود. «تو از ضمایر سمبولیک حافظ است که گاه فقط با یک معشوق زنده و زیبا از نوع انسان و گاه فقط با خدای عرفانی ـاصل وحدت وجودـ قابل انطباق است و گاه مستعار بدیع و گسترده‌ای است که هر دو مفهوم را دربرمی‌گیرد» (هروی، ۲/۱۳۶۹: ۸۱۷).

از جملهٔ عواملی که به ابهام ادبیات و به‌ویژه شعر قدیم می‌افزاید، رقص یا جابه‌جایی ضمیر فارسی است؛ به‌این‌معنا که ضمیر در موقعیت مورد انتظار خود در جمله به‌کار نمی‌رود. برای

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

مثال، در این مصراع حافظ که: «سحرم دولت بیدار به بالین آمد» (حافظ، ۱۳۷۱: ۱۸۹)، ضمیر سر جای اصلی خود نیامده است. در زبان معیار باید گفت سحر دولت بیدار به بالینم آمد.

باغبانا ز خزان بی‌خبرت می‌بینم آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد

(همان، ۱۶۱)

«تاء در "بادت" ازلحاظ معنایی به رعنا مقیّد است» (سودی بسنوی، ۱۳۷۰: ۷۹۸)، یا در بیت زیر در اصل «با محتسب عیبم مگویید» بوده است.

با محتسبم عیب مگویید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۱۹)

همچنین است که ضمیری را که قائم‌مقام جمع غیر ذوی‌الارواح است هم مفرد و هم جمع می‌آورند. «حقاً شناختن موارد این معنی از مشکل‌ترین رموز انشاء فارسی است» (معین، ۱۳۶۹: ۱۷۵).

ناگفته نگذریم، مواردی معین در زبان عربی نیز وجود دارد که معنا به دلایلی مانند تعظیم و تفخیم از ابهام به‌سوی توضیح پیش می‌رود و به ادبیت متن کمک می‌کند: «نِعمَ رسولاً بطرسُ» و «رُبَّهُ لبیباً زارِنی» و «هو الکَرَمُ حتی یُسوّدُ صاحبَهُ» (ر.ک: شرتونی، ۱۳۸۰: ۱۸۶). البته، این ضمیر، برخلاف ضمایر دیگر، خیلی به‌ندرت پیش از مرجع می‌آید و مابعد را توضیح می‌دهد.

کلیات ضمیرهای اشاره و موصول فارسی دربرابر تفاصیل عربی

اسم‌های اشاره در عربی انواع گوناگونی دارند که براساس عدد (مفرد، مثنی و جمع)، جنس (مذکر و مؤنث) و مکان و غیرمکان (دور و نزدیک) دسته‌بندی می‌شوند، اما در زبان فارسی «اسم اشاره (این...، آن...) همیشه مفرد می‌آید؛ چه اسم مابعد مفرد و چه جمع و چه اسم جمع باشد: این مرد، آن زن، آن زنان...» (معین، ۱۳۶۹: ۲۰۶). حافظ آورده:

الملک قد تباهی من جَدّه و جِدّه یا رب که جاودان باد این قدر و این معالی

(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۵۰)

به‌نظر می‌رسد حافظ با اسم‌های عربی هم در مصراع پیش‌رو مانند فارسی برخورد کرده و گفته: «لیست دُموع عینی هذا لنا العلامه» (همان، ۳۲۷). اسم اشارهٔ «هذا» بعد از دموع ازلحاظ صرفی و نحوی قابل توجیه نیست؛ زیرا «دموع» جمع غیرعاقل و «عین» مفرد مؤنث معنوی است و برای هردو در عربی (دموع و عین) باید صفت مفرد مؤنث آورد. در این ترکیب، دموع به عین اضافه شده است و ازآنجاکه میان مضاف و مضاف‌الیه در نحو عربی چیزی فاصله

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

نمی‌اندازد، صفت مضاف هم بعد از مضاف‌الیه می‌آید: «دموعُ عینِی هذه» و در فارسی چنین ترجمه می‌شود: «اشک‌های این‌گونهٔ چشم من».

ضبط حافظ خانلری و قزوینی و کلیهٔ نسخه‌بدل‌هایشان «هذا لنا» است. محمدی ملایری چنین نظر داده‌اند: «هذا در این مصراع نابه‌جاست و باید به‌جای آن «هذی» باشد مخفف هذِهِ، مؤنث هذا؛ زیرا مشارٌالیه آن، چه «دموع» باشد که صحیح‌تر هم همین است و چه «عین» باشد، هردو مؤنث هستند (هروی، ۳/۱۳۶۹: ۱۷۳۸).

موصول خاص هم مانند اسم اشاره، به‌تناسب عدد و جنس، اقسام مختلفی دارد. همهٔ موصول‌های خاص عربی در زبان فارسی حرف ربط «که» ترجمه می‌شود؛ بنابراین، موصول مشخص اجازهٔ برداشت‌های گوناگون را از مخاطب می‌گیرد و به ارزش علمی متن می‌افزاید و گاه از ابهام و ادبیت آن می‌کاهد؛ زیرا «راز ادبیت متن در عمق ابهامی است که دامنهٔ معانی متن را گسترش دهد و زمینهٔ تأویل‌های فراوان‌تری را فراهم آورد» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۸).

تذکیر و تأنیث به‌مثابهٔ ابزاری راهگشا در نثر علمی

واژه در فارسی ازنظر جنس خنثی است و مذکر و مؤنث‌بودن از ساخت واژه برنمی‌آید. این امر دست‌کم در ادبیات فارسی حُسن و نقطهٔ قوت به‌شمار می‌رود؛ چه زن و مرد متن را از آن خود می‌دانند و زمینهٔ برداشت‌های گوناگون و درگیری مخاطب با متن فراهم می‌آید، اما تذکیر و تأنیث از ویژگی‌های ذاتی اسم در صرف عربی به‌شمار می‌رود. دانشمندان بزرگ علم لغت مثل الفراء (وفات ۲۰۷ هـ)، أصمعی (۲۱۶هـ)، ابوعُبیده‌بن‌سلام (۲۲۴هـ)، ابن‌سکیت، ابوحاتم سجستانی، المبرَّد و دیگران از همان سده‌های نخست کتاب‌های مستقلی در این باب نوشته‌اند و برای اثبات مذکر یا مؤنث‌بودن اسمی با وسواس از اشعار و امثال عرب شاهد آورده‌اند. ابن‌انباری شناختن مذکر و مؤنث را هم‌سنگ شناختن نحو و اِعراب می‌داند. کسی که مؤنثی را مذکر یا مذکری را مؤنث کند، عیبی آشکار مرتکب شده است، همچون کسی که مرفوعی را منصوب یا منصوبی را مجرور کرده باشد (ابن‌الانباری، ۱۴۰۱هـ/۱: ۵۱).

مذکر یا مؤنث‌بودن کلمه در حد واژه باقی نمی‌ماند، بلکه در روابط و ساختار جملهٔ عربی تأثیر می‌گذارد و فعل، صفت، حال، اسم اشاره و ضمیر نیز بالتبع مذکر یا مؤنث می‌شوند. دو بیت نخست از ملمع ذیل، ابهام ضمایر و اسم‌های فارسی و وضوح ضمایر عربی را نشان می‌دهد:

سَبَتْ سَلمَیْ بِصُدغَیها فُؤادِیْ وَ رُوحِیْ کُلَّ یَوْمٍ لِیْ یُنَادِیْ
نگارا بر من بیدل ببخشای و وَاصِلنِی عَلَی رَغمِ الأعادِی

(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۳۵)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

ازآنجاکه سلمی بلافاصله بعد از فعل قرار گرفته و مؤنث حقیقی است، فعل «سَبَت» باید ازنظر نحوی همراه با تای تأنیث آورده شود. همچنین، ضمیری که به سلمی برمی‌گردد هم باید مؤنث باشد. اما در بیت دوم، نگار و معشوق ازنظر فارسی‌زبانان خنثی است و ما بدون قرینه نمی‌دانیم که معشوق است یا ممدوح، مذکر است یا مؤنث؟ ولی به‌محض اینکه متن عربی می‌شود، «وَاصِلة» در مصراع بعد نشان می‌دهد آن نگار مذکر است. در نتیجه، دیگر نمی‌توان گفت این نگار همان سلمی است. همچنین، «حبیبا» و ضمیر شخصی متصل در «عشقت» در بیت سوم همین غزل مبهم است، ولی در بیت چهارم دوباره معشوق مؤنث (سلمی) تکرار می‌شود. مقصود آنکه، زبان عربی با تعین بیشتری نسبت به معشوق سخن می‌گوید و فعل و ضمیر مانع برداشت‌های متفاوت در مصراع‌های عربی می‌شود. یک‌دستی معشوق در این غزل با توجه به حضور مصراع‌های عربی به‌هم می‌خورد؛ ازاین‌رو، هرگاه متن عربی می‌شود، مخاطب به معشوق مؤنث محدود می‌گردد، اما در فارسی «حبیب»، «نگار» و... از دایرهٔ شمول بیشتری برخوردار است:

حبیبا در غم سودای عشقت توکّلنا عَلَی ربّ العبادِی
أ مَنْ أنکرتَنِیْ عَن عِشقِ سَلمَیْ تز اوّل آن روی نهکو بِوادی
(همان، ۳۳۵)

اضطراب و تذبذب ضمیرها در غزل ۴۲۶ نیز روشن است (ر.ک: حافظ، ۱۳۷۱: ۳۲۷). به‌دلیل فقدان چنین تعینی «مشکل تشخیص محتوای عرفانی از غیرعرفانی بزرگ‌ترین مسئلهٔ غزل پارسی است» (حمیدیان، ۱۳۸۹: ۶۵). این مسئله ـچنان‌که گذشت‌ـ یکی از زیباترین امکانات ادبیات فارسی را فراهم آورده است؛ چه، زبان عربی به مخاطب اجازه نمی‌دهد تا متناسب با فضای فکری خویش، مصراع‌های عربی حافظ را عرفانی، انسانی، مدحی و جزآن تفسیر کند. وقتی که جمله‌ها و عبارت‌های عربی در میانهٔ شعر و غزل فارسی به‌کار گرفته می‌شوند، تداعی دقیق صفت‌ها، فعل‌ها، ضمایر، موصولات و اسماء اشارهٔ عربی در سیر روایت غزل مشکل ایجاد می‌کند، ولی فقدان چنین تفاصیلی در زبان فارسی چنین امکانی به مخاطب می‌دهد.

اعداد فارسی در مواجهه با ظرافت‌های عربی

الف. تثنیه

عدد در صرف عربی قوانین معینی دارد که با تفاصیل به معدود اشاره می‌کند. جمع در آن زبان از سه و در فارسی از دو شروع می‌شود. اسم مثنی در عربی مانند جمع قواعد خاص خود

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

را دارد و مفرد، با افزودن «انِ» و «ینِ» ماقبل مفتوح، مثنی می‌شود و ضمایر منفصل رفعی (هما و أنتما) و ضمایر منفصل نصبی (إیاهما و إیاکما) و ضمایر متصل نصبی و جری (ـهما و ـکما) از تکرار اسم مثنی جلوگیری می‌کند. تثنیه نه‌تنها در عربی وجود دارد، بلکه از اهمیت ویژه‌ای نیز برخوردار است. در ادبیات قدیم عرب، گاه یک نفر را طرف خطاب قرار می‌دادند و لفظ را مثنی می‌آوردند؛ چون عرب عادت داشت مثنی را بر مفرد و جمع اطلاق کند. از آن جمله، بیت شاعر دورهٔ اموی، سُویدبن‌کُراع، است:

فإنْ تَزْجُرَانِی یا ابنَ عَفَّان أنزَجِرْ وَ إنْ تَدَعانِی أحْمِ عِرْضاً مُمَنَّعَا

(الزوزنی، ۱۴۲۳هـ: ۵)

ابن‌عفان! اگر مرا باز داری، باز خواهم ایستاد و اگر مرا رها کنی، جانی رفیع را حمایت خواهم کرد.

زبان‌های عربی، اینیوت و برخی زبان‌های اسلاونی ازنظر صورت، بین یک، دو و بیش از دو تمایز قائل می‌شوند. این زبان‌ها دارای یک صورت تثنیه، علاوه بر صورت‌های مفرد و جمع، هستند. امروزه، در اکثر زبان‌های جدید، تثنیه بیشتر یک مقولهٔ واژگانی است تا یک مقولهٔ دستوری و فقط با استفاده از یک عدد می‌توان آن را نشان داد (بیکر، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

اما نظام شمارش در عربی با نمونهٔ فارسی آن انطباق‌پذیر نیست. «در فارسی، تثنیه وجه خاصی ندارد. تثنیه و جمع مشترک‌اند» (معین، ۱۳۶۹: ۷). فهمیدن مثنی از سیاق و فضای جمع از زمینه‌های ابهام است، درصورتی‌که در عربی با دقت به تعداد اشاره می‌شود. به‌عبارت دیگر، وقتی حافظ اسم مثنی مثل «صُدغَینِ» را در عربی به‌کار می‌برد، اطلاعات دقیق‌تری ازلحاظ تعداد در مقایسه با «گیسوان و زلف‌ها» در زبان فارسی به مخاطب می‌دهد:

سَبَتْ سَلمی بِصُدْغَیها فُؤادِیْ وَ رُوحِیْ کُلَّ یَومٍ لِیْ یُنادِیْ

(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۴۹)

سلمی با دو زلفش دلم را اسیر کرد و جانم هر روز مرا صدا می‌زند.

ب. انواع جمع

جمع در فارسی نسبت به عربی مبهم‌تر است و نشانه‌های آن «ـها» و «ـان» است، ولی جمع در عربی انواع گوناگون دارد: جمع قلت، جمع کثرت، جمع مذکر سالم، جمع مؤنث سالم و منتهی‌الجموع. جمع قلت و کثرت اوزان خاص خود را دارد، به‌طوری‌که ۲۳ صیغه فقط برای جمع مکسر کثرت وجود دارد.

جمع‌های مکسر و علامت‌های جمع عربی به فارسی منتقل شده است و حضور انواع جمع‌های عربی در کنار جمع‌های فارسی باعث غنا، تنوع و سرزندگی زبان فارسی شده، اما این جمع‌ها در چارچوب زبان فارسی فقط بر جمع دلالت می‌کنند و ریزه‌کاری‌های عربی خود

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

را از دست می‌دهند. مثلاً، «در عربی جمع قله و کثره با شرایطی به‌جای یکدیگر به‌کار می‌روند و در فارسی بدون هیچ شرطی این‌دو به‌جای هم استعمال می‌شوند، مانند اوراق امتحانی، اشکال هندسی که همه جمع قلّه به‌معنی کثره هستند» (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۸۶). فارسی‌زبانان به جمع قلت و کثرت توجه ندارند، اما عربی‌زبانان از دو جمع «أصحاب» و «أحباب» در ابیات ذیل، یاران و دوستان اندک (بین سه تا ده‌نفر) را می‌فهمند:

می‌دمد صبح و کِلّه بست سحاب　　الصَّبُوح الصَّبُوح یا أصحاب
می‌چکد ژاله بر رخ لاله　　المُدام المُدام یا أحْباب
(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۰۳)

حتی برخی از جمع‌های مکسر عربی مثل حور، مصاف، طلبه و کسبه به‌جای مفرد به‌کار می‌روند. قواعد دقیق جمع عربی، عدد و معدود فارسی را به‌طور دقیق در متن عربی منعکس می‌کنند و جای هیچ‌گونه ابهامی در متن باقی نمی‌گذارند.

اسم مشتق و تأثیر نحوی آن

اسم مشتق (در مقابل اسم جامد) اسمی است که از مصدر یا فعل گرفته می‌شود. مشتقات را در عربی تا ده اسم برشمرده‌اند. اسم مشتق در جملهٔ عربی، با خبر، صفت و حال ازنظر جنسیت و عدد مطابقت می‌کند و تأثیر آن از لایهٔ صرفی به لایهٔ نحوی منتقل می‌شود؛ یعنی وقتی حافظ به عربی می‌گوید:

صبا عبیرفشان گشت ساقیا برخیز　　وَ هَاتِ شَمْسَهَ کَرْمٍ مُطَیِّبٍ زَاکِی
(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۴۹)

مراد از «شمسه کَرْم» شراب است و مُطَیِّب اسم مفعول از باب تفعیل لفظاً مجرور و صفت کرم است، اما قیاس این بوده که صفت «شمسه» باشد. زاکی نیز اسم فاعل به‌معنای پاک و صفت بعد صفت (سودی بسنوی، ۴/۱۳۷۰: ۲۴۶۷). در این صورت، مُطَیِّب و زاکی مذکرند و صفت برای کَرْم (انگور) به‌شمار می‌روند نه شَمسَه؛ یعنی «شراب انگورِ معطّرِ پاکیزه» نه «شرابِ معطّرِ پاکیزهٔ انگور». مشتق‌بودن دو اسم، «مُطیِّب» و «زاکِی» علاوه‌بر تذکیر و تأنیث به فهم شعر کمک می‌کند و اجازه نمی‌دهد برداشت دیگری از شعر داشته باشیم. گاهی نبودن چنین قرائنی در لفظ، دریافت معنا را در فارسی با مشکل مواجه می‌کند؛ برای مثال، وقتی سعدی می‌گوید: «پسران وزیر ناقص‌عقل» (سعدی، ۱۳۹۵: ۱۹۰)، ما نمی‌دانیم «ناقص‌عقل» صفتِ وزیر است یا پسران. همچنین است وقتی اسمی در صرف عربی مُعرَب باشد؛ یعنی رفع،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

نصب و جر می‌پذیرد، ساکن‌نبودن آخر اسم معرب به‌عنوان مقوله‌ای صرفی از برداشت‌های متعدد جلوگیری می‌کند. اسم از این حیث در فارسی ساکن است و گاه به مخاطب اجازه می‌دهد، در صورت وجود قرینه، معانی متفاوت برداشت شود.

وزن صرفی در زبان عربی

یکی از اصول علم صرفْ وزن است و میزان در آن سنجیدن کلمه براساس سه حرف «ف ع ل» است. مقیاس و معیار صرفی از وجوه متمایز زبان عربی نسبت به زبان‌های هندواروپایی است. هرکدام از اوزان و قالب‌های گوناگون صرفی از ریشهٔ «فعل» کارکرد و مفاهیم ضمنی خاص خود را دارند: مشارکت، مبالغه، فاعلیت، مفعولیت، ابزار و جز اینها. تغییر وزن در عربی به‌مثابهٔ تغییر معناست. برای نمونه، وزن «تفعل» دربردارندهٔ معنای تدریجی، اندک‌اندک و تکلف فعل است: «تحسَّی الماء» یعنی کم‌کم و جرعه‌جرعه آب را نوشید و وزن «فَعَّلَ» بر تکثیر و مبالغه دلالت دارد: «کَسَّرَ» یعنی تکه‌تکه کرد. «اکتَسَبَ» مبالغه در کسب است و غیره.

صورت کلمه به‌تنهایی در عربی توضیح‌دهندهٔ بخشی از معناست، ولی ساخت واژه‌های فارسی از این حیث چنین ریزه‌کاری‌هایی را افاده نمی‌کند. مثلاً، وقتی در عربی گفته می‌شود «فُسِخَ البیعُ» و «انفسخَ البیعُ»، در جملهٔ نخست، فعل متعدی و مجهول است و ما، به‌دلیلی، فاعل را حذف کرده‌ایم، اما در جملهٔ دوم، لازم و معلوم است. به‌عبارت دیگر، در جملهٔ اول، زیان‌دیده می‌تواند شکایت و ادعای خسارت کند، ولی در جملهٔ دومی شکایت معنایی ندارد.

واژه‌های عربی در فارسی و *دیوان حافظ* مانند اصل عربی دربردارندهٔ معانی ضمنی نیستند، اما وقتی همین وام‌واژه‌های عربی در فارسی دوباره به زبان عربی ترجمه می‌شوند و به فضای اصلی خود بازمی‌گردند، اوزان مختلف کارکرد اولیهٔ خود را می‌یابند. برای مثال، واژه‌هایی مانند خَمر، خَمّار، مُخمَّر و خُمار در شعر حافظ به معانی متفاوتی از ریشهٔ «خمر» اشاره دارند ولی فارسی‌زبانان معمولاً با توجه به ریزه‌کاری‌های صرفی به آن معنا پی نمی‌برند. وزن فُعال (فارغ از معنای اصلی) مثل سُعال و صداع در عربی بر دردهای موقت و گذرا دلالت می‌کند و حافظ می‌گوید:

چو مهمان خراباتی به عزت باش با رندان که دردسر کشی جانا گرت مستی خمار آرد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۵۳)

در این دانش بر این باورند: «زیادی ساختمان و بنای کلمه بر زیادی معنا دلالت می‌کند» (الثمانینی، ۱۴۱۹هـ: ۸۱). همچنین، در ملمّعات حافظ، فعل ماضی «صَبَرَ» با فعل ماضی «اصطَبرَ» هردو از یک ریشه هستند اما فعل دوم شکیبایی بیشتری را می‌طلبد:

عجیب واقعه‌ای و غریب حادثه‌ای أنا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی

(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۴۹)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

از پیامدهای زبان اشتقاقی عربی در برگردان از فارسی به عربی، موجزشدن متن در زبان مقصد است. شاید به‌همین‌سبب باشد که به گواهی یعقوب بکر وقتی از زبان‌های فرنگی به عربی ترجمه می‌کنیم، حجم ترجمه کمتر از اصل می‌شود (۱۹۶۶م: ۲۳). زبان فارسی نیز در ترجمه از این قاعده مستثنی نیست. «زبان عربی نسبت به تمام زبان‌ها موجزتر است و لفظ و عبارت کمتری دارد. همچنین، به‌دلیل ویژگی‌های درونی‌اش می‌توان از آن هماهنگ با نیاز واژه‌سازی و جمله‌سازی کرد» (موسی‌باشا، ۱۳۶۹: ۴۳).

هستهٔ معنایی در صرف عربی بر ریشهٔ سه حرف (جذر ثلاثی) بنا شده و ده‌ها واژه از یک ریشه ساخته می‌شود. این پویایی دستگاه اشتقاقی باعث شده است که دامنهٔ واژگانی این زبان قدرتمند و فربه شود. گستردگی کلمه‌ها و واژه‌ها به عرب‌زبان امکان می‌دهد منویات خود را با لغاتی که برای آن مفهوم خاص وضع شده‌اند بیان کند. زبانی که به‌تعبیر آذرتاش، از شدت غنا، کمرشکن و آکنده به مترادفات شده است (۱۳۸۰: ۹۰). زمانی که واژه‌های زبانی پرشمار باشد، مفاهیم با انتخاب واژه‌های مناسب راحت‌تر و دقیق‌تر بیان می‌شوند.

ازسوی دیگر، سخن‌گفتن نزد عرب‌ها به «این دلیل که با کمترین کلمات می‌توانند منظور و مقصود خویش را بیان نمایند، بهترین و روشن‌ترین ملکات است. چنان‌که یک «حرف» می‌تواند بار معنایی یک فعل را نیز دربرداشته باشد و این امتیاز فقط از آن عربی است» (موسی‌باشا، ۱۳۶۹: ۵۵). ابن‌خلدون گفته که «اعراب روشن‌ترین استعداد را برای ادای مقصود خود دارند؛ زیرا در این زبان با کلمات اندک معانی زیادی بیان می‌شود» (همان، ۴۳).

یکی از آن لغزشگاه‌های مترجمان آثار ادبی به زبان عربی همین پشتوانهٔ قوی لغوی و اوزان دقیق صرفی است که گاه موجب می‌شود تصویری هنرمندانه و چندبُعدی در شعر فارسی به‌صورت جزئی در عربی نشان داده شود. گزینش برابرنهادهٔ دقیق در این حجم انبوه مترادفات، که هرکدام تفاوت معنایی خاص خود را دارند، گاهی ممکن است متن ادبی فارسی را از ابهام و خیال‌انگیزی آن بیندازد. فی‌المثل، گریه‌کردن در فارسی معادل‌هایی مانند بَکَی، نَشَج، نَاحَ، ذَرَفَ، نَحَبَ، نَدَب و... در عربی دارد که هریک کیفیت خاص خود را دارد و گزینش هرکدام در ترجمه گاه چیزی از قدرت خلاقیت مخاطب در عربی می‌کاهد.

افزون‌براین، حافظ با ابزارهایی مانند اشتراک لفظی و ایهام، به لذت ادبی و ابهام سخن خویش می‌افزاید. اساساً «ایهام یکی از شاخصه‌های مهم شعر حافظ است» (حمیدیان، ۱۳۸۹: ۶۷۵).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

ابهام و ایهام جای‌به‌جای یک نوع ابهت و عظمتی به اشعار حافظ داده است که خواننده را از جهان ظاهر منسلخ و به عالم درون متوجه می‌کند و در یک حظ روحانی که خاصیت خلسه و تفکر است فرو می‌برد. چه ازهرسو که به معانی مختلف یک مضمون و چشم‌اندازهای متنوع عبارتی می‌نگرد، هریک را به‌جای خود زیبا و پذیرفتنی می‌یابد (رجائی بخارائی، بی‌تا: ۱۴).

مقصود آنکه، ابهام شعر فارسی و ازجمله شعر حافظ باید همواره دغدغهٔ متخصصان و مترجمان باشد و به‌مثابهٔ یک امکان ادبی به آن توجه ویژه شود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش ناظر به کیفیتی است که از واژهٔ فارسی و عربی در متون ادبی فهمیده می‌شود. صورت کلمه به‌تنهایی در عربی مبین و توضیح‌دهندهٔ بخشی از معناست. کلمه در چارچوب صرف عربی چاره‌ای از قبول ویژگی‌هایی مانند تذکیر و تأنیث، جامد و مشتق، وزن، تثنیه، انواع جمع، ضمایر دقیق، موصول، اسماء اشاره و... ندارد. این متعلقات صرفی به نحو و سپس بلاغت منتقل می‌شود و ساختار اطلاعاتی واضح‌تر و تعین مفاهیم در ذهن مخاطب را پدید می‌آورد. این امر در زبان و نثر علمی ممتاز است، اما ممکن است گاه در متن ادبی مانع همراهی مخاطب با متن شود. به‌عبارت دیگر، صرف عربی، در کنار سازوکارهای دیگر زبان عربی، دقت‌هایی را القاء می‌کند که از ابهام ادبی متن کم می‌کند و موجب می‌شود شعر عربی به مخاطب خاص محدود شود. این معانی ضمنی در ترجمهٔ متون فاخر و ادبی البته مهم است و بی‌توجهی مترجم و ادیب در برخورد با آن از خلاقیت متن می‌کاهد.

واژهٔ فارسی در قیاس با عربی از قیدهای کمتری برخوردار است و از ساخت آن کمتر می‌توان به اطلاعاتی مثل عدد، جنس، کیفیت، مبالغه و جز این پی برد. به‌نظر می‌رسد این مسئله به ابهام متن فارسی می‌افزاید و موجب تحریک خیال و پویایی ذهن می‌شود. در نتیجه، مخاطب بیشتری در گفت‌وگو با متن سهیم می‌شود. فی‌الجمله، دقت و وضوح صرف عربی از لغزشگاه‌های درک متن و ترجمه است که لایه‌های پیدا و پنهان متن ادبی فاخر را از بین می‌برد و مخاطب را مجبور می‌کند یک معنا را انتخاب و تکلیف متن را تعیین کند. زبان دقیق آزادی خواننده را در ترسیم فضایی مبهم و چندبعدی سلب می‌کند. در نتیجه، بُرد ادبی و هنری شعر محدودتر می‌شود و مخاطب نمی‌تواند چنان‌که خود می‌خواهد به هرسو برود و تداعی کند.

منابع

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۰) *تاریخ زبان و فرهنگ عربی*. چاپ دوم. تهران: سمت.

ابن‌الانباری، ابوبکر (۱۴۰۱هـ) *المذکر و المؤنث*. ط۲. القاهره: لجنه إحیاء التراث.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

ابن‌یعیش، موفق‌الدین (بی‌تا) *شرح المفصل*. تهران: ناصرخسرو.

احمدی، بابک (۱۳۸۰) *ساختار تأویل متن*. چاپ هشتم. تهران: مرکز.

افرام البستانی، فؤاد (۱۴۲۱هـ) *المجانِی الحدیثه*. جدّدها اختیاراً و درساً و شرحاً و تبویباً: لجنه من الأساتذه. قم: ذوی القربی.

بابایی، رضا (۱۳۸۷) «فواید و قواعد ساده‌نویسی». *پژوهش و حوزه*. شمارهٔ ۳۳: ۱۸۲-۲۱۱.

بروکلمان، کارل (۱۳۹۶هـ) *المنتقی من دراسات المستشرقین*. ترجمه: صلاح‌الدین المُنَجِّد. ط۲. بیروت: دار الکتاب الجدید.

بیکر، مونا (۱۳۹۳) *به‌عبارت دیگر: کتاب درسی رشتهٔ ترجمه*. ترجمهٔ علی بهرامی. تهران: رهنما.

الثمانینی، عمربن‌ثابت (۱۴۱۹هـ) *شرح التصریف*. تحقیق: ابراهیم بن سلیمان البعیمی. الریاض: مکتبه الرشد.

حافظ، شمس‌الدین‌محمد (۱۳۷۱) *دیوان حافظ*. به‌تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی. به‌کوشش عبدالکریم جربزه‌دار. چاپ چهارم. تهران: اساطیر.

حمیدیان، سعید (۱۳۸۹) *شرح شوق: شرح و تحلیل بر اشعار حافظ*. تهران: قطره.

خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۶۱) *ذهن و زبان حافظ*. تهران: نو.

دیویس، دیک (۱۳۹۱) «در ترجمه‌ناپذیری شعر حافظ». ترجمهٔ مصطفی حسینی و بهنام میرزا بابازاده فومشی. *ادبیات تطبیقی*. دورهٔ سوم. شمارهٔ ۱. پیاپی (۵): ۶۲ -۷۵.

رجائی بخارائی، احمدعلی (بی‌تا) *فرهنگ اشعار حافظ*. چاپ پنجم. تهران: محمدعلی علمی.

الزوزنِی، ابن‌عبداللـه الحسین (۱۴۲۳هـ) *شرح المعلقات السبع*. ط۲. بیروت: دار الکتب العلمیه.

سعدی، مصلح‌بن‌عبداللـه (۱۳۹۵) *گلستان*. با تصحیح و مقدمهٔ محمدعلی فروغی. قم: پورصائب.

سودی بسنوی، محمد (۱۳۷۰) *شرح سودی بر حافظ*. ترجمهٔ عصمت ستارزاده. چاپ ششم. تهران: زرین/ نگاه.

الشرتونی، رشید (۱۳۸۰) *مبادی العربیه فی الصرف و النحو*. چاپ پنجم. تهران: اساطیر.

الشعکه، مصطفی (۱۹۸۰م) *الشعر و الشعراء فی العصر العباسی*. ط۵. بیروت: دار العلم للملایین.

عتیق، عبدالعزیز (۱۴۳۰هـ) *علم المعانی*. بیروت: دارالنهضه العربیه.

فتوحی، محمود (۱۳۸۷) «ارزش ادبی ابهام از دومعنایی تا چندلایگی معنا». *زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*. سال شانزدهم. شمارهٔ ۶۲: ۱۶ -۳۶.

فتوحی، محمود (۱۳۹۰) *سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*. تهران: سخن.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۳) *عربی در فارسی*. تهران: دانشگاه تهران.

مطلوب، احمد (۲۰۰۶م) *معجم‌المصطلحات البلاغیه و تطوّرها*. بیروت: الدارالعربیه للموسوعات.

معین، محمد (۱۳۶۹) *مفرد و جمع*. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]

موسی‌باشا، عمر (۱۳۶۹) «درنگی بر سیر دگرگونی‌های زبان عربی». *مدرس علوم انسانی*. ترجمهٔ حسن دادخواه. دورهٔ اول. شمارهٔ ۲: ۴۰-۶۸.

هروی، حسینعلی (۱۳۶۹) *شرح غزل‌های حافظ*. به‌کوشش زهرا شادمان. چاپ سوم. تهران: مؤلف (چاپخانهٔ کیهانک).

یعقوب بکر، یعقوب (۱۹۶۶م) *العربیه لغة عالمیة*. القاهره: الأمانه العامه لجامعه الدول العربیه.

Persian References In English

Afram Al-Bustani, Fouad (2000) *Majani Al-Haditha*. Revised Version. Qom: Dhavel Qorba. [In Arabic]

Ahmadi, Babak (2001) *The Structure and Interpretation of Text*. 8th Edition. Tehran: Markaz Publication [In Persian]

Al-Samanini, Omar Ibn-e- Sabet (1998) *Sharh Al-Tasrif*. Researched by Ibrahim Ibn Sulayman Al-Baimiyi. Riyadh: Maktabat Al-Roshd [In Persian]

Al-Shartouni, Rashid (2001) *Mabadi Al-Arabiyya fi al-Sarv wa Al-Nahw*. 5th Edition. Tehran: Asatir [In Persian]

Al-shokah, Mostafa (1980) *Al-She'r va Al-Shoara fi al-Asr Al-Abbasi*. 5th Edition. Beirut: Dar Al-elm le-Al-Malayin [In Arabic]

Al-Zuzani, Ibn Abdullah Al-Hussein (2002 AH) *Sharh al-Moallaghat al-Sab'*. 2nd Edition. Beirut: Dar Al-Kitab Al-Elmiyah [In Arabic]

Atiq, Abdul Aziz (2009) *The Science of Meanings*. Beirut: Dar Al-Nahda Al-Arabiya [In Arabic]

Azarnush, Azartash (2001) *The History of Arabic Language and Culture*. 2nd Edition. Tehran: SAMT.

Babaei, Reza (2008) "Benefits and rules of simplification". *Pajouhesh and Hozeh Journal*. No. 33: 182-211 [In Persian]

Baker, Mona (1393) *In Other Words*. Trans by Ali Bahrami. Tehran: Rahnama [In Persian]

Brockelman, Carl (2017) *The Handbook of Oriental Studies*. Trans by Salah Addin Monajjad. Beirut: Dar Al-Kitab Al-Jadeed [In Persian]

Davis, Dick (2012) "On the Untranslatability of Hafez's Poetry". Trans by Mostafa Hosseini and Behnam Mirza Babazadeh Foumashi. *Comparative Literature*. Vol. 3. No. 1. (5): 62 -75 [In Persian]

Farshidvard, khosrow (1994) *Arabic in Persian*. Tehran: Tehran University Press [In Persian]

Fotouhi, Mahmoud (2008) "Literary value of Ambiguity: From Ambiguity to Multiplicity of Meaning". *The Persian Language and Literature, Kharazmi University*. 16. No. 62: 16 -36 [In Persian]

Fotouhi, Mahmoud (2011) *Stylistics: Theories, Approaches and Methods*. Tehran: Sokhan [In Persian]

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

Hafez (1993) *The Divan of Hafez*. By Allama Qazvini and Qasim Ghani. Prepared by Abdul Karim Jarbzehdar. 4th Edition. Tehran: Asatir [In Persian]

Hamidian, Saeed (2010) *Sharheh Shogh: The Description and Analysis of Hafez's Poems*. Tehran: Qatre [In Persian]

Heravi, Hossein Ali (1990) *Commentary on Ghazal's of Hafez*. Edited by Zahra Shadman. 3rd Edition. Tehran: Moallef (Kayhanak Printing House) [In Persian]

Ibn al-Anbari, Abu Bakr (1981) *Al-Muzakkar wa Al-Muannas*. 2nd Edition. Cairo: Jonnah Ehya Al-Torath [In Arabic]

Ibn al-Yayish, Mufaqid al-Din (n/d) *Sharhh Al-Mofassal*. Tehran: Naser Khosrow [In Persian]

Khorramshahi, Baha'uddin (1982) *The Mind and Language of Hafez*. Tehran: New [In Persian]

Matloub, Ahmad (2006) *Mo'jam Almostalahat al-Belagiyya wa Tatavvoraha*. Beirut: Al-Dar Al-Arabiya Lelmosuat [In Persian]

Moin, Mohammad (1990) *Singular and Plural*. 5th Edition. Tehran: Amirkabir [In Persian]

Musaybasha, Omar (1990) "A Reflection on the Course of Changes in the Arabic Language". *Human Sciences Modarres*. Trans by Hassan Dadkhah. 1st vol. No. 2: 40-68 [In Persian]

Raja'i Bukhara'i, Ahmad Ali (n/d) *Dictionary of Hafez's Poems*. 5th Edition. Tehran: Mohammad Ali Elmi [In Persian]

Saadi, Mosleh Ibn Abdullah (2015) *Golestan*. Revised by Mohammad Ali Foroughi. Qom: Poursaeb [In Persian]

Soodi Basnavi, Mohammad (1991) *Soodi's Commentary on Hafez*. Trans by Esmat Sattarzadeh. 6th Edition. Tehran: Zarrin/Negah [In Persian]

Yaqub Bakr, Yaqub (1966) *Al-Arabiyya Loqal Alamiyya*. Cairo: Al-Amanat Al-Ammah Le-Jami'a Al-Doval Al-Arabiyya [In Arabic]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.6.2]

[DOI: 10.52547/jpll.28.89.207]